یادداشت

متصل است او

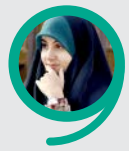

زهرا قربانی
دبیر تحریریه

هوس کرده‌ام از میرداماد گز کنم
پیاده بروم تا ونک و بایستم در صف
طولانی ایستگاه تاکسیرانی. تا
می‌نشینم روی صندلی ماشین،
رادیو شروع می‌کند از اولین روز ماه
اسفند می‌زند به اسفند دود کردن و
انواع مصارف و مزایایش را با
جزئیات ویکی پدیایی و صدای بم رادیویی تعریف
کردن.

اسفند را که می‌ریزد، یک کندر هم می‌اندازد تنگش.
آن‌قدر که وقتی به جلز ولز می‌افتد و بویش بلند
می‌شود می‌توانم بوی کندر را از بوی اسفند جدا کنم و
همین بزند وسط پیشانی خاطره‌های رنگ و رو رفته‌ام
از بچگی و بوی اسفند.

همان بوی اسفندی که توی خانه مادربزرگم وسط
روز، بعد از یک آبگوشت دسته جمعی در وقت
آزاد خانه‌تکانی می‌پیچید و همان خانه‌تکانی که
خانم‌های خانواده پرجمعیت ما را دور هم جمع
می‌کرد و می‌گفتند خوب است آخر اسفندی، چشم
هم نمی‌خوریم.
چشم خوردیم.

کرونا زده چشم و چالمان را درآورده و خانه هایمان
یکی یکی مجروح دستمال به چشم و بینی، خانه
نشین می‌کند و زده وسط پیشانی خاطره های رنگ
و رو رفته بچگی مان. می‌گوید آلودگی و میکروب هوا
را می‌گیرد و توی اینها گیروا گیر دم عید و خانه تکانی،
کرونا و اومیکرون را ترکیبی می‌گیریم. من البته هفته
پیش ردش کرده‌ام ولی می‌گوید کار از محکم کاری
عیب نمی‌کند. ذهنم قبل و بعد کرونا را چسبانده
است به دیوار و هی مقایسه دارد از پا درش می آورد
و گوینده دارد می خواند: «اسفند دونه دونه، اسفند
سی و سیه دونه». این روزها همه چیز ختم به ویروس
و میکروب و راه‌های مقابله با کرونا می‌شود و او هم
به رسم این دو سال اخیر با یک جمله کلیشه‌ای برای
پیشگیری ماسک بزنید، پاس می دهد به موسیقی
متصل چاووشی.

اگه تا حالا نمی‌دونستی چطوری می‌تونی برای نوجوانه مطلب بفرستی یه راه ساده بهت پیشنهاد می‌کنم کافیه یه پست با متن زیبا تو پیج شخصی خودت بذاری و #نوجوانه رو هم پایینش قرار بدی؛ ما تورو پیدا می‌کنیم

زندگی پس از زندگی





کیمیا زلفی گل
تهران

اگر ۱۰۰ سال به خواب رفته باشم، موقع بیدار شدن اولین چیزی که سرچ می‌کنم نسخه الکترونیک روزنامه وقایع اتفاقیه است. اون موقع چشمامو می چرخونم بین متنا و اسم خودمو سرچ می‌کنم و یک زندگی ایده‌آل و چهار تا نوه و نتیجه‌ای که دکتر و مهندسن می‌بینم و دوباره بالشتمو می‌ذارم زیر سرم و میرم ۱۰۰ سال به خواب! اما حالا که فکر می‌کنم بد نیست نظرات بروبچه‌های مجازی رو راجع به زندگیم بدونم. نظرات تحسین برانگیزشون منو وادار می‌کنه دوباره برگردم یه بار دیگه زندگی کنم و این بار نخوابم. اما چشمام شاهد متنایی از این قبیل که: بچه ما چیزی نشد، از بچه مردم یاد بگیر اگه ۲۰۰ سال هم بگذره این جمله فراموش نمیشه.

اما همین‌طور که سرگرم به سرچ کردن و خوندن نظرات بقیه و چهارتا قربون صدقه رفتن نوه و نتیجه‌هام میشم سایت بسته میشه و قربونش برم سرعت اینترنت هم دست کمی از گذشته نداره.

یهو صفحه به روز میشه و من هستم و زندگینامه‌ای که هیچ صنمی با قبلیه نداره اما بعدش که پیگیر میشم، می‌فهمم این زندگینامه اصلا برای من نبوده. همون جاست که میگم زهی خیال باطل و پتو رو می‌کشم رو سرم و این بار دوست دارم ۱۰۰ سال دیگه به خواب برم.

اونجاست که دیگه نه به آرشیو وقایع اتفاقیه باور دارم، نه به زندگینامه‌ای که به چشم هم زدنی تموم شد. حالا من موندم و دنیایی که پس از ۱۰۰ سال همون مونده. اما حالا وقتشه با خودت دو دو تا چهارتا کنی و ببینی وقایع اتفاقیه ۱۰۰ سال دیگه‌ات دوست داری چه‌جوری باشه؟

تابی که تاب نبود



فاطمه سادات امیری
زرند

همان‌طور که نمی‌دانید بنده، خدای سوتی هستم و گاهی وقت‌ها لا به لای سوتی هایم زندگی هم می‌کنم! اما وقتی که نیمه عمیق به سوتی هایم فکر می‌کنم، یادم می‌آید خنده‌دارترین سوتی عمرم برای دیگران وقتی بود که چهار یا پنج سال داشتم و کنار پارک زندگی می‌کردیم.

تقریبا هر روز در پارک بودم و چون کوچک بودم با دیدن سطل‌های زباله پارک، فکر می‌کردم، تاب هستند!

حتی چند سالاال آرزویم این بود که حتی برای یک بار هم که شده تویشان بنشینم و یکی تابم بدهد و تاب بازی کنم! اما وقتی می دیدم کسی به عنوان تاب از آنها استفاده نمی‌کند، به خودم شک می‌کردم و چیزی نمی‌گفتم. شاید باورش برایتان سخت باشد اما هروقت توی پارک می‌رفتم با حسرت به آنها نگاه می‌کردم و در خیالم، خود را سوار بر سطل‌های زباله زیبای پارک می‌دیدم و در آسمان خیالم تاب‌ها می‌خوردم! و کلی هم دلم برای خودم می‌سوخت.



اما حالا که فکرش را می‌کنم برایم سوال پیش می‌آید که چرا شهروندان عزیز شهرم به‌جای ریختن زباله‌هایشان در سطل زباله، کنار آن یا در چمن‌های پارک می‌ریختند و یک بچه معصوم مثل من فکر می‌کرد که سطل‌های تمیز زباله تاب هستند و احساساتش خدشه‌دار می‌شد؟

یا اصلا چرا مسوولین شهر چنین سطل زباله‌هایی درست کرده‌اند که یک بچه خیالپردازی مثل من فکر کند که اینها تاب هستند؟ اما چند سال بعد وقتی متوجه شود سطل زباله بودند دیگر آن بچه سابق نشود؟!



فرهود عباسی فرد
تهران

رهگذری در برف

اگر قرار باشد اوضاع درست شود باید بروم سراغ خودم! زیرا که ذکر سخن هست، هر چیز که در جستن آنی، آنی. واقعیتش - چه بخواهیم چه نخواهیم - هرچه در این وادی بی‌انتهای جهان داریم و نداریم، فقط و فقط خودمان هستیم و بس! اصلا این داشته‌هایمان است که ما را به پیکره‌ای تشکیل داده‌اند و البته نداشته‌هایمان هم حفره‌هایی هستند که اگر مراد دل‌مان را خبردار کنیم، یک توفیق اجباری خواهند بود برای رسیدن به غایت هدف، انتهای مسیر، کمالِ کامیابی‌ها و هر چیزی که در جستن آنیم.

حکایتی است از دوران کهن که فرصت‌ها به مانند رهگذری خسته و حیران در بوران برف سهمگین هستند، باید که آنها را به سرای دل بیاوریم تا میزبانی گرم باشیم برای مهمانی که در دل بسیاری از مردمان سرد شده و دیگر رمقی ندارد، اما این ما هستیم که قادر به روشن‌کردن شعله فرصت‌ها هستیم، شعله‌ای که اگر جرقه بزند آتش دل را روشن کرده، آتشی که همراه و یار ماست در تاریکی‌ها و ظلمت‌های جهان، در برابر بدی‌ها و دشواری‌ها و در آخر هم‌قدم ما خواهد شد در گذر از غار مخوف هدف‌ها که هر چیز کمیاب‌تر باشد، راه رسیدن به آن نیز نایاب‌تر خواهد بود و اصلا همین است که قصه رسیدن به خواسته‌ها را جذاب کرده.



رسیدن یا نرسیدن به آفاق نظرمان به خودمان بستگی دارد. دلیل، اندازه و متر و معیاری هم ندارد. این راهی است برای شناختن خود برای این‌که عالِم بر آن شویم هر نفسی که می رود و می‌آید، حکمتی در پشت آن نهفته است.

سند کمپانی، شناسنامه مالکیت وکارت سوخت خودرو **رنولوگان L90** مدل **۱۳۸۶** رنگ **نقره‌ای** شماره انتظامی **ایران۵۳ - ۹۷۵و۲۹** شماره موتور **K4MA690D009567** شماره شاسی **NAPLSRALD71000794** به نام **مریم ریسمانچیان** مفقود گردیده و فاقد اعتبار می‌باشد.

سند کمپانی وبرگ سبز سواری **پژو پارس** رنگ **سفید** مدل **۱۳۹۹** شماره موتور **124K1548073** شماره شاسی **LH344738** شماره پلاک **۶۹۷ ن ۱۳ ایران ۴۶** به نام **فرشید ریگی** مفقود گردیده وفاقد اعتبار است.

برگ سبز سواری **پراید جی تی ایکس آی** رنگ **نقره‌ای متالیک** مدل **۱۳۸۶** شماره موتور **1886609** شماره شاسی **S1412286311351** شماره پلاک **۵۸۵ ن ۸۱ ایران ۹۹** به نام **حسن عزیززاده** مفقود گردیده وفاقد اعتبار است.

سند کمپانی، شناسنامه مالکیت وکارت خودرو **کامیون میکسر بنز** مدل **۱۳۸۰** رنگ **نارنجی** شماره انتظامی **ایران۲۳- ۹۴۴ع۹۴** شماره موتور **33593210083318** شماره شاسی **37435516604725** به‌نام **احمدرضا امینی** مفقود گردیده و فاقد اعتبار می‌باشد.